

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نفاق و حسب و بغض

حجة الاسلام والمسلمين
حاج شيخ محسن سعيديان

سعیدیان، محسن، ۱۳۲۳
 نفاق و حب و بغض / محسن سعیدیان. تهران: مرکز
 فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۶.
 ۱۰۰ ص. ISBN 964 - 539 - 022 - 2
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 ۱. اخلاق اسلامی. الف. عنوان.
 ۷ ن ۷۴ س / ۸ / BP ۲۴۷
 ۲۹۷ / ۶۱
 ۸۵ - ۱۵۷۶۰ م
 کتابخانه ملی ایران

فهرست مطالب

۷	مقدمه گنجینه اخلاق و معارف اسلامی
۱۱	مقدمه مراحل سفر
۱۳	مقدمه کتاب
۱۵	نفاق
۱۷	مقدمه نفاق
۱۹	تعریف نفاق
۲۳	صفات و علائم منافق
۲۳	۱- خدعه و نیرنگ و دروغ
۲۶	۲- بیماری روزافزون
۲۷	۳- کسالت در عبادت
۲۹	۴- اختلال در نظام و غفلت از خدا
۳۲	۵- نفهمی و زشتی
۳۴	۶- چهار نشانه مهم
۳۶	۷- منافق خوش باور
۳۷	۸- کینه توزی با خورشید ولایت

شابک ۲-۲۲-۵۳۹-۹۶۴ ISBN 964 - 539 - 022 - 2

نفاق و حب و بغض

مؤلف: حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محسن سعیدیان

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

صفحه آرای: شبیر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: زنبق

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (۶ خط)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ * نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸

مشهد - چهارراه شهداء، اول خیابان آزادی، کتابفروشی نور مهدی، تلفن ۲۲۵۶۵۷۰ - ۵۱۱

شماره تماس مؤلف: ۲۲۳۳۳۶۰ - ۵۱۱

۱۲۰۰ تومان

- ۹- پرگوئی و کم‌کاری ۴۰
- ۱۰- چهره منافقین به زبان رسول خدا ﷺ ۴۲
- ۱۱- چهره منافقین به زبان امیر المؤمنین ﷺ ۴۵
- ۱۲- چهره منافقین به زبان امام سجّاد ﷺ ۴۹
- سرانجام نفاق ۵۱
- برخورد قرآن کریم با منافقین ۵۵
- چند روایت در مورد نفاق ۵۷

- حبّ و بغض** ۵۹
- مقدمه ۶۱
- حبّ دنیا ۶۵
- حبّ مال ۷۳
- حبّ ریاست ۷۷
- حبّ شهوات ۸۱
- نتیجه بحث ۸۹
- حبّ و بغض برای خدا ۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه گنجینه اخلاق و معارف اسلامی

خدا را از این نعمت بزرگ که به من ارزانی داشت تا بتوانم صفحاتی چند در مورد اخلاق و معارف اسلامی بنویسم، سپاسگزارم.

اگر چه در این زمینه، کتاب‌های فراوانی نوشته شده ولی به نظر می‌رسد به این سبک و سیاق، با قلمی روان و قابل دسترس همگان به زبان فارسی، کمتر کتابی نوشته شده باشد و لذا جای آن را خالی دیدم و به حول و قوّه الهی به جمع‌آوری آن اقدام کردم.

این مجموعه دارای ویژگی‌هایی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- ۱- سعی شده مطالب کتاب به بخش‌های کوچکی تقسیم شود تا هر کدام با عنوان خاصّ از یکدیگر متمایز گردد.
- ۲- استخوان‌بندی مطالب، عمدتاً از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام اخذ شده و سپس با داستان‌های مفید

و اشعار مناسب زیور گرفته است.

۳- نوشته‌ها غالباً از کتب مرجع و متون اصیل اخذ شده تا از اتقان بیشتری برخوردار باشد.

۴- مطالب این مجموعه مخصوصاً روایات آن منتخب از ده‌ها روایت مشابه و حاصل تلاش فراوان است به طوری که گاهی یک صفحه، چکیده مطالعة ده‌ها صفحه از کتاب‌های گوناگون است.

۵- امانت در ترجمه، ما را بر آن داشت تا از شیوایی بعضی از جملات بکاهیم و حفظ آثار باقیة الهی را بر آن مقدم داریم.

۶- مطالب گرچه از کتب مختلف است ولی سعی شده حتی الامکان از کتاب‌های ارزشمند «بحار الأنوار» و «نهج البلاغة صُبحی صالح» نشانی داده شود تا برای مراجعه، به کتاب‌های زیادی احتیاج نباشد.

۷- مخاطبین این کتاب افراد خاصی نیستند بلکه مطالب آن برای عالم و عامی، زن و مرد، پیر و جوان مفید است.

۸- این مجموعه به لحاظ تنظیم و دسته‌بندی‌های خاصی که دارد کاملاً متناسب و آماده برای برادران محترم مبلّغ در ایّام تبلیغی است.

۹- از تطویل کلام و لفاظی و جمله‌پردازی‌های تزئینی تا حدّ زیادی پرهیز شده تا اصل مطالب به سهولت به دست آید.

۱۰- حتی المقدور از تمایل به گروه‌گرایی دوری شده و سخنی از آنها به میان نیامده است.

۱۱- این مجموعه متناسب با کلاس‌های درس «اخلاق و معارف اسلامی» تنظیم شده و با انتخاب مناسب، می‌تواند متن کتاب درسی قرار گیرد. البته طبیعی است کتابی به این حجم نمی‌تواند برای همه گروه‌های سنی مناسب باشد لذا هر عنوانی به تناسب سنّ، جنسیت و یا به لحاظ پایه معلومات باید انتخاب گردد.

۱۲- مطالب این کتاب نیز به صورت کتاب‌های کوچکی که شامل یک عنوان، یا دو و سه عنوان نزدیک به هم است به چاپ رسیده تا هر چه آسان‌تر در دسترس خوانندگان عزیز قرار گیرد.

شیخ محسن سعیدیان
محرم الحرام ۱۴۲۳ هجری قمری



مقدمه مراحل سفر

کتابی که اینک پیش روی شماست قسمتی از مجموعه «گنجینه اخلاق و معارف» است^۱ که به طور جداگانه چاپ و منتشر گردیده تا با مطالعه آن با معارف اسلام آشنا تر شویم و در عمل به دستورات الهی کوشا تر گردیم.

مجموعه «گنجینه اخلاق و معارف» پس از یک مقدمه در مورد اخلاق و اهمّیت آن، مسافری را تصویر می کند که از خواب غفلت بیدار شده و قصد سفر «الی الله» دارد. پس در سفر خود به مراحل می رسد و آنها را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد که آنها اجمالاً عبارتند از:

مرحله اوّل: توبه و پاکسازی باطن.

مرحله دوّم: ترک محرّمات و سپس ترک مکروهات.

مرحله سوّم: انجام واجبات و سپس انجام مستحبّات.

مرحله چهارم: اخلاص.

۱- مرحله سوّم: قسمت واجبات.



مرحله پنجم: رفع آفات و دفع موانع.

مرحله ششم: مکارم اخلاق.

مرحله هفتم: آداب اسلامی.

مرحله هشتم: کمال.

امید است پس از مطالعه این کتاب، قسمت‌های دیگر
«گنجینه اخلاق و معارف اسلامی» را نیز مورد مطالعه قرار
دهید.

مقدمه کتاب

ایمان به خدا، گوهری است که چون خورشید
می‌درخشد و نه تنها اعماق جان را نورانی می‌کند که اثراتش
در اعضاء و جوارح هم ظاهر می‌گردد.
از این رو، مؤمن همیشه با خداست و سعی می‌کند رفتار
و کردارش را مطابق با فرمان خدا انجام دهد.
اما منافق، یعنی کسی که قلبش به خداوند متعال گره
نخورده، هر چه هم ظاهر سازی کند، نور ایمان ندارد و
اعمال و رفتارش همراه با ظلمت و ضلالت است.
اما چگونه می‌توان این گوهر را از آن خزف جدا نمود؟!
یکی از میزان‌های بسیار دقیق شناخت منافق از مؤمن،
مسأله عقدهای قلبی و دوستی و دشمنی نسبت به امور مهم
و حسّاس است.

مثلاً مؤمن هیچگاه دنیاپرست و زراندوز، یا
ریاست‌طلب و خودمدار نمی‌شود، در حالی که منافق

این کتاب دارای دو بخش است که به جهت تناسب
مطالب آن، کنار هم به چاپ رسیده است:
بخش اول: نفاق، از صفحه ۱۵ تا ۵۲
بخش دوم: حبّ و بغض، از صفحه ۵۳ تا ۹۱

توجه: کلیه قسمت‌های مربوط به نهج البلاغه را از «نهج البلاغه دکتور
صبیح صالح» نشانی داده‌ایم تا دسترسی به آن برای خوانندگان
محترم آسان‌تر باشد.

هرچند لباس ژنده بپوشد و نان خشک بخورد، ولی در باطنش حبّ زر و سیم موج می‌زند.
و نیز مؤمن هیچگاه از حق و حقیقت گریزان نیست، در صورتی که منافق همیشه به باطل و فساد میل دارد.
نتیجه آن که ایمان و نفاق را با دوستی‌ها و دشمنی‌های افراد می‌توان به خوبی تشخیص داد.
و ما به حول و قوّه الهی در این کتاب که مسائل مربوط به نفاق را شرح می‌دهیم انواع حبّ و بغض‌های الهی و یا شیطانی را هم بررسی می‌کنیم.

نفاق



مقدمهٔ نفاق

یکی از آفات بسیار مهمی که بر قلب عارض می‌گردد، مسألهٔ نفاق است که آن را به دورویی و دورنگی تعبیر می‌کنند. و ما آن را به علت اهمیتش توضیح بیشتری می‌دهیم. قابل ذکر است که بعضی فکر می‌کنند نفاق فقط در صدر اسلام بوده و الآن در بین مسلمین منافق وجود ندارد یا فقط عدهٔ خاصی که مخالفت‌های صریح و روشنی با اساس اسلام دارند منافق‌اند. در حالی که این تصوّر صحیح نیست، و نفاق امری است که در جای‌جای زندگی روزمرهٔ ما به چشم می‌خورد و مرضی است که در پیکرهٔ اجتماع و جان غالب انسان‌ها ریشه دارد، منتهی بنا بر اقتضای وجودی‌اش امری است مخفی و پنهان، مضافاً به اینکه هر کسی هم آن را نمی‌شناسد و علائم آن را نمی‌داند به طوری که چه بسا افرادی در درجات شدیدی از نفاق باشند ولی خودشان خبر نداشته باشند، مانند بسیاری از مبتلایان به سرطان‌های



خاموش که مخفیانه در رگ و ریشه بدن رسوخ می کند و پایه های آلوده خود را محکم می گرداند و برنامه نابودی صاحب خود را پی ریزی می نماید، بدون اینکه هیچگونه ظهور و بروزی داشته باشد تا وقت اظهار وجودش فرارسد و با تمام قوا پرچم مرگبار خود را بر خون و اعضایش برافراشته و سپاه خونخوار خود را بر سلول های ضعیف گسیل دارد.

آری، نفاق سرطانی است مخفی و هر انسانی لازم است صفات و علائم آن را بشناسد، و به محض ظهور آنها به طیبیان روح مراجعه نماید و دوی درد خود را خواستار شود تا مگر این بیماری مهلک و بی رحم را از جان خود دور سازد. ما اینک به گوشه ای از این مسأله می پردازیم و از خدای بزرگ خواستاریم تا ما را از این پرتگاه مهیب نجات دهد و از شرّ این بیماری برهاند قبل از اینکه سراسر جانمان را فرا گیرد و قلبمان را از کار بیندازد، که قرآن کریم در مورد اهل نفاق می فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^۱

«در دل اهل نفاق مرض است که خدا بر مرضشان بیفزاید، و برای آنها عذابی است دردناک به سبب آنچه به دروغ می گفتند.»

تعریف نفاق

همچنان که اشاره شد نفاق به معنای «دو روئی و دو رنگی» است و این معنا از آیات و روایات فراوانی به دست می آید که منافق دو وجهه دارد و با دو زبان سخن می گوید؛ چون در ظاهر، اظهار ایمان می کند و در باطن، ایمان ندارد. یا در ظاهر، عهد می بندد ولی در قلب خود هیچگونه پابندی به عهدش ندارد. یا اظهار دوستی می کند ولی اگر فرصت کند از پشت خنجر می زند.

خداوند عزّوجلّ می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾^۱

«و برخی از مردم می گویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم در حالی که به راستی ایمان ندارند.»

بله، منافق در زمان صلح و آرامش دست به قبضه شمشیر می‌برد و همچون روباهی که در پوست شیر مخفی شده نعره می‌کشد که هان کیست که ما را از جنگ می‌ترساند. ما مرد جنگیم، ما از دین و آئین خود دفاع می‌کنیم... اما وقتی نائره جنگ روشن شود، خود را مانند موش در هر سوراخی که بتواند پنهان می‌سازد، که نمونه‌های فراوان آن را در تاریخ اسلام خوانده‌ایم و در این روزگار هم با چشم خود دیده‌ایم. لذا بعضی از منافقین زمان رسول خدا وقتی در شهر و دیار خود، در مسجد، دور آن حضرت نشسته بودند و یک بیچاره بخت برگشته‌ای را می‌آوردند که مثلاً آدمی را کشته یا دزدی کرده بود آنها فوراً دینداری دروغین خود را به نمایش می‌گذاشتند و به رسول خدا پیشنهاد می‌کردند که اجازه بفرمائید الآن گردنش را بزنم یا دستش را قطع کنم، اما وقتی جنگ اُحد پیش آمد همان افراد، پیغمبر را در صحنه جنگ تنها گذاشتند و فرار کردند، تا جایی که بعضی از زن‌ها که برای پرستاری و زخم‌بندی مجروحین جنگی آمده بودند به آنها سرزنش کردند که کجا می‌روید؟ مگر فرار از جنگ گناه کبیره نیست؟! چرا پیغمبر را در میان دشمنان تنها می‌گذارید؟ آنها با کمال بی‌شرمی می‌گفتند: حفظ جان واجب است! پس فرار را بر قرار ترجیح داده از تیررس دشمن دور شدند، و چون آتش جنگ خوابید سر و کله آنها پیدا شد بلکه بعضی از آنها سه روز بعد از خاتمه جنگ

برگشتند، در حالی که چشم کور شده و بی‌شرمشان دید که «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» علیه السّلام در اثر تنهائی و تنها ماندن، نود زخم خورده و زخم‌هایش به قدری عمیق است که در وسط بعضی از آنها فتیله گذاشته‌اند.

زهی خباثت و لثامت که با این همه نفاق و دورنگی باز هم ادّعای پیشوائی امت را در سر می‌پروراندند و تا آنجا که توانستند برای این هدف کوشیدند و هر مانعی را از سر راه خود برداشتند و حتّی از یادگار رسول خدا، فاطمه زهرا علیها سلام هم شرم نکرده دستش را به ضربه‌های پیایی تازیانه کوتاه کردند تا به مقاصد ننگینشان برسند.

این است نمونه‌ای از نفاق و بی‌ایمانی که در تاریخ اسلام خوانده‌ایم و نمونه‌های بسیاری را هم در زمان خود دیده‌ایم که چگونه وقتی پرچم اسلام در این سرزمین برافراشته شد همانها که دم از اسلام می‌زدند و خود را مدافع آن می‌نامیدند یکی پس از دیگری رنگ عوض کرده و به جبهه دشمن پناهنده شدند؛ یکی فرار کرد، دیگری کنار کشید، سومی تشکیل حزب داد، و چهارمی کارشکنی کرد، و بالاخره با هر حيله و تزویر چرخ دینداری و انقلاب اسلامی را از حرکت و سرعت باز داشتند و با کمال بی‌شرمی دم از اصلاح طلبی زدند که قرآن کریم درباره آنها می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا

نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ

لَا يَشْعُرُونَ^۱

«و چون به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید می‌گویند:
جز این نیست که ما اصلاح گریم * به هوش باشید که
اینان همان افسادکنندگانند و لیکن نمی‌فهمند.»

صفات و علائم منافق

همچنان که ایمان یک امر قلبی است نفاق هم از قلب و باطن انسان سرچشمه می‌گیرد، و چه بسا در نظر اولیه علامت ظاهر و روشنی نداشته باشد و لذا بسیاری از منافقین از نفاق خود بی‌خبرند. ما اینک به گوشه‌ای از علائم و صفات آنان اشاره می‌کنیم تا در درجه‌اول اگر خدای ناکرده آثاری از آن را در خود می‌بینیم در ریشه کن کردن آن با جدّیت تمام قدم برداریم و در مراتب بعد اطرافیان خود را بشناسیم و دوست را از دشمن تشخیص دهیم.

۱ - خدعه و نیرنگ و دروغ

خداوند عزّوجلّ درباره منافقین در سوره بقره (۲) آیه ۹ می‌فرماید:

﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾

«با خدا و مؤمنان نیرنگ و خدعه می‌کنند، ولی جز بر خویشان نیرنگ نمی‌زنند در حالی که نمی‌فهمند.»

بله، خدعه با خدا، ناشی از عدم ایمان و یا لااقل بی‌ثباتی ایمان در قلب است و الا کسی که خدا را آگاه بر همه مخفیات بداند مکر و خدعه از او سر نمی‌زند و هیچگاه جرأت نمی‌کند نفاق درونی خود را که کالای تقلبی اوست به رنگ ایمان حقیقی در آورد. زیرا:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۱

«خدا خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها مخفی کنند می‌داند.»

و نیز خداوند درباره آنان می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۲

«و چون مؤمنین را ببینند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم اما وقتی با شیاطین خود خلوت کنند می‌گویند: ما با شما ایم و مؤمنین را به مسخره گرفته‌ایم * این خدا است که آنها را ریش‌خند می‌کند و در طغیان‌شان رها می‌سازد تا سرگردان و کوردل شوند.»

راستی چه نگون‌بخت است منافق که سرمایه وجودی خود را در راه فریب و مکر بکار می‌اندازد و پس از تلاشی بی‌ثمر با دستی خالی از این دنیا می‌رود، زهی شقاوت و زشتی زهی خباثت و پستی.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«إِيَّاكَ وَالْخَدِيعَةَ فَإِنَّهَا مِنْ خُلُقِ النَّامِ»^۱

«بپرهیز از خدعه و مکر که آن از اخلاق افراد پست است.»

و نیز فرمود:

«إِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ»^۲

«همانا هر مکر و خدعه‌ای در آتش است.»

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند:

چه چیز فردای قیامت موجب نجات می‌گردد؟

حضرت فرمود:

«اینکه با خدا خدعه و مکر نکنید که این خدعه بر خود شماست، زیرا هر کس به خدا خدعه بزند خدا هم بر او خدعه می‌کند و ایمان را از قلبش جدا می‌سازد. پس اگر بفهمد، خدعه‌اش گریبانگیر خودش شده...»^۳

۱- بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۸۹

۲- بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۴۰۸

۳- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۹۵

۱- سورة غافر (۴۰)، آیه ۱۹

۲- سورة بقره (۲)، آیه ۱۴ و ۱۵

۲ - بیماری روزافزون

منافق در روح خود به مرضی مبتلاست که جز عذاب الهی آن را چاره‌ای نیست، زیرا هر روز بیماری‌اش بیشتر و عمیق‌تر می‌گردد تا بالآخره او را با حال کفر و نکبت به دوزخ می‌کشاند.

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^۱

«و اما آنان که در دلهایشان مرض است پس پلیدی بر پلیدیشان افزوده گردد و با حال کفر می‌میرند.»

۳ - کسالت در عبادت

خداوند عزوجل در سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

«منافقان با خدانیرنگ می‌کنند و حال آنکه خدا با آنها نیرنگ خواهد کرد و چون قصد نماز کنند با کسالت و بی‌رغبتی بر می‌خیزند در حالی که دست به ریا می‌زنند و خدا را جز اندکی به یاد نمی‌آورند.»

بله، وقتی ایمان در قلبی نیست به چه انگیزه‌ای نماز بخواند و با چه نیروئی رنج عبادت را بر خود هموار سازد؟! نشاط در عبادت برخاسته از محبت درونی و عقد

قلبی است.

پس ای عزیز! اگر دیدی در نماز سستی می کنی و آن را با کسالت و بی حوصلگی انجام می دهی بدان که طلایه های نفاق از افق جانت سرکشیده و آثار شوم آن بر قلبت سایه افکنده است، پس هر چه سریع تر به فکر چاره باش و دوای بیماری ات را از قرآن کریم و اهل بیت اطهار طلب کن تا مگر این ناراحتی از درونت رخت بر بندد و محبت خدا و نشاط در عبادت جایگزینش گردد.

اولیاء خدا و سالکان طریق محبت آن چنان با خدای خود از روی عشق و سوز، راز و نیاز می کنند که صد عاشق دل داده به گرد پای آنان نرسد و بوئی از آن محبت نبوید. در حالات «اویس قرن» است که آن عاشق دلسوخته شب های خود را به انواع عبادات تقسیم می کرد. یک شب را تماماً به یک رکوع صبح می کرد و شب دیگر را به یک سجده می گذراند و همچنین شب های دیگر! اینها نشانه ایمان و رسوخ یقین قلبی است که خداوند مهربان به آنها ارزانی داشته. خدایا! به ما خستگان راه هم رحمی کن و کسالت و بی رغبتی در عبادت را از قلب ما خارج فرما.

۴ - اختلال در نظام و غفلت از خدا

منافق بر خلاف مسیر عادی حرکت می کند و از آنجا که بیماری نفاق، او را زجر می دهد، دست به اختلال و آشوب می زند و آرامش اجتماع را به هم می ریزد و لذا دیگران را به کارهای زشت وادار کرده و از اعمال نیک باز می دارد. از جمله نه تنها دست خویش را از هر خیر و انفاقی می بندد بلکه دیگران را هم به این عمل ناپسند تشویق می نماید تا راه سعادت بر همه کس مسدود گردد. پس در کوران زندگی نکبت بارش خدا را فراموش می کند و در نتیجه به بدترین عذابها گرفتار می گردد و آن این است که خداوند هم او را فراموش می کند. یعنی، گر چه هیچگاه فراموشی به خداوند عارض نمی شود (تعالی و تقدّس) امّا گوئی خدا او را فراموش کرده و دیگر هیچ اعتنائی به امورش ندارد. و اینها همه مضمون آیات شریف قرآن است. خداوند عزّوجلّ می فرماید:

فراموش نکرده‌اند.

وقتی معامله‌ای پیش می‌آید که با یک بی‌توجهی به خدا می‌توان سود کلانی به جیب زد، مسلمان واقعی از منافق تمیز داده می‌شود. و نیز وقتی یک مسأله شهوترانی دست می‌دهد، خدا می‌داند مسلمان کیست و منافق کدام است. چه کسی خدا را حاضر می‌داند و چه کسی او را فراموش می‌کند؟ پناه از نفاق که دائماً در کمین است تا فرصتی به چنگ آورد و در دل‌ها جایگزین گردد.

الآن که مشغول نوشتن این سطورم از حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام مراجعت کرده‌ام و در حرم مطهر به یکی از دوستان ثروتمند خود گفتم: طلبه‌ای است که می‌گوید، برای گرم کردن اطاق‌ها به یک بخاری احتیاج داریم، ولی متأسفانه به این نیاز پاسخی داده نشد در حالی که چند روز قبل به من خبر رسیده بود که همین دوست محترم در یک برنامه عظیم بیمارستانی شرکت کرده و خرید دستگاهی را به مبلغ هشتاد میلیون تومان به عنوان کمک به عهده گرفته است؛ ولی خدا می‌داند کدام انفاق برای خدا و کدام برای نشان دادن به مردم یا حفظ شخصیت و یا عقب‌نماندن از همکاران است.

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱

«مردان و زنان منافق همگی از یکدیگر و مانند یکدیگرند؛ به کار ناپسند امر می‌کنند و از کار پسندیده باز می‌دارند و دست‌های خود را از انفاق و خیرات می‌بندد. خدا را فراموش کرده‌اند، پس خدا هم آنها را فراموش کرد. در حقیقت این منافقین همان فاسقانند.»

و نیز در سوره منافقون (۶۳) آیه ۷ می‌فرماید:

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَن عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾

«منافقین می‌گویند: به کسانی که نزد پیامبر خداوند انفاق مکنید تا پراکنده شوند؛ و حال آنکه گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان درک نمی‌کنند.»

حالا شما در اجتماع امروز ما دقت کنید و ببینید طبق همین سه نشانه که در این آیات مبارکه بیان شده چند درصد از مسلمانان فعلی، منافق‌اند که با یک بررسی ساده خواهید دانست که چه اندکند آنهایی که خدا را در زندگی خود به طور شفاف و زنده مؤثر می‌دانند و عملاً عظمت و حضور او را

چند نمونه مختصر، هیچ خبری ندارد و خیال می کند همین که یک نماز بی محتوا از پدر و مادرش یاد گرفت و به خواندن آن عادت کرد همه اسلام را فهمیده است؛ در حالی که اینها قطره ای است از دریای بیکران اسلام.

أَمَّا خَصْلَتُ دَوِّمِ أَهْلِ نِفَاقٍ: «کریه بودن و زشتی چهره اوست» یعنی وقتی در صورتش دقت کنی می بینی هیچ عیبی در ظاهر ندارد ولی سیمای اهل خیر و ایمان در آن دیده نمی شود و بهاء و نوری در آن نیست. مانند بسیاری از کفار و یهودیان یا ستمگران و دژخیمان که چهره ای کریه و هیأتی ظلمانی دارند. لذا افرادی که مختصری در این زمینه آگاهند و فی الجمله صفائی دارند حتی از روی عکس تشخیص می دهند که چه کسی مسلمان و چه کسی منافق و یا یهودی و یا اهل تسنن است. زیرا اعمال و رفتار و حتی عقاید و اهداف هر کس، در باطن چهره او تأثیر می گذارد. و به هر حال سیمای منافق نموداری از زشتی کردار و نفاق قلبی اوست.

۵- نفهمی و زشتی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«دو خصلت است که در منافق جمع نمی گردد:

«فَقْهٌ فِي الْإِسْلَامِ وَحُسْنُ سَمْتٍ فِي الْوَجْهِ»^۱

این دو خصلت را باید توضیح دهیم:

«فقه» به معنای فهم دقیق و بینش و هوشیاری و آگاهی و ادراک است.

حضرت می فرماید: منافق، حقیقت اسلام را درک نمی کند. ممکن است نماز بخواند یا روزه بگیرد ولی اعمالش پوسته ای است که مغز ندارد. به اندک ضربه ای از پا در می آید و دینش را فدای خواسته هایش می کند. او تعهدی که یک مؤمن با خدا دارد در وجودش احساس نمی کند و امروزه ما از این قماش افراد، زیاد داریم.

لذا می بینیم از این همه معارفی که در اسلام هست، جز

و آن چنان بر این جیفه دنیا افتاده و حرص می زنیم که گوئی
هزاران سال در آن ماندگاریم.
پناه بر تو ای خدا از نفاق که ما خود را مسلمان بدانیم و
ابداً به نفاق قلبی خود نیندیشیم.

۶ - چهار نشانه مهم

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَرْبَعٌ مِنْ عِلَامَاتِ النِّفَاقِ: فَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ جُمُودُ
الْعَيْنِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ وَ الْحِرْصُ عَلَى
الدُّنْيَا.»^۱

«چهار چیز از علامت‌های نفاق است:

قساوت و سنگدلی ، خشکی چشم از گریه ، اصرار و
پافشاری در گناه ، حرص بر دنیا.»

از متن این روایت چنین بر می آید که هر یک از این چهار
چیز حکایت از نفاق درونی می کند. پس خدایا اگر ما هر
چهار علامت را در خود ببینیم چه کنیم؟

قلبمان همچون سنگ شده و چشممان مانند
مشک پوسیده، خشک شده و از گناهان هم روگردان نیستیم

۷- منافق خوش باور

همان طور که برای تشخیص امراض جسمی باید به پزشک مراجعه کرد تا او صحت یا مرض را تأیید کند برای وجود یا عدم نفاق هم باید خود را به طبیب روح عرضه کرد تا او انسان را با میزان‌های الهی بسنجد و اگر نفاقی در مکنون قلب باشد تشخیص دهد. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

«گر چه کسی نماز بخواند و روزه هم بگیرد و گمان کند که مسلمان است، اگر سه چیز در او باشد منافق است: در امانت، خیانت کند، در سخن، دروغ بگوید، و در وعده و تعهد، خلاف نماید...»^۱

یعنی این سه کس منافق خوش باورند و گمان می‌کنند که مسلمانند.

از خدای بزرگ می‌خواهیم که این صفات زشت را از جان ما دور کند و حقیقت ما را برای خودمان روشن گرداند.

۸- کینه‌توزی با خورشید ولایت

«ابن مسعود» می‌گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

«یا علی! اگر بنده‌ای به اندازه عمر حضرت نوح - علیه السلام - خدا را عبادت کند و به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق نماید و هزاربار حج انجام دهد و بین صفا و مروه کشته شود اما تو را به ولایت قبول نکند بوی بهشت را نخواهد فهمید و داخل آن نخواهد شد.

ای علی! آیا نمی‌دانی محبت تو حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای آن را ضرر نمی‌رساند و کینه تو سیئه‌ای است که هیچ طاعتی با وجود آن سود نبخشد؟

ای علی! اگر دُر بر سرپای منافق نثار کنی تو را دوست نمی‌دارد و اگر بر بینی مؤمن ضربه‌ای بکوبی کینه تو را به دل نمی‌گیرد.»

«لَاِنَّ حُبَّكَ اِيْمَانٌ وَ بُغْضُكَ نِفَاقٌ ؛ لَا يُحِبُّكَ اِلَّا مُؤْمِنٌ
تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُكَ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ»

«زیرا حبّ تو ایمان و بغض تو نفاق است، تو را دوست
ندارد مگر مؤمن با تقوا، و دشمن ندارد مگر منافق
بدبخت.»^۱

بسیاری از صحابه رسول خدا مانند جابر بن عبدالله و
أبو سعید خُدْری و زید بن أرقم چنین روایت کرده‌اند که:
«ما در زمان رسول خدا نمی‌شناختیم منافقین را مگر به
کینه‌توزی و دشمنی با أمير المؤمنين علیه السّلام.»^۲

ابن أبی الحدید می‌گوید:

شیخ أبو القاسم بلخی گفته که این روایت را کثیری از
اصحاب حدیث از عده‌ای از صحابه رسول خدا نقل
کرده‌اند.^۳

نتیجه آن که: شیعه و سنّی متّفق‌اند بر اینکه هر کس با أمير
المؤمنین علیه السّلام دشمنی کند منافق، است و حتّی در
روایات زیادی آمده که چنین کسی برخاسته از یک دامن پاک
نیست.

رسول خدا به أمير المؤمنين علیه السّلام فرمود:

«دوست نمی‌دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو
را مگر منافق یا فرزند زنا یا آن کس که مادرش او را در
حال حیض حامله شده است.»^۱



۱- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۸۰

۲- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۲۶۳

۳- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۹۵

«بپرهیز از کاری که موجب عذرخواهی شود چون مؤمن
کار زشت نمی‌کند و عذر نمی‌خواهد.»

«وَالْمُنَافِقُ كُلُّ يَوْمٍ يُّسِيئُ وَيَعْتَدِرُ.»

«و منافق هر روز بی‌ادبی می‌کند و عذر می‌طلبد.»^۱

۹ - پرگوئی و کم‌کاری

امام کاظم علیه السلام فرمود:

«ای هشام! رسول خدا فرموده‌اند:

هر گاه مؤمنی را دیدید که جلوی سخن گفتن خود را
می‌گیرد به او نزدیک شوید که کلامش حکمت است.»

«وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ؛ وَ الْمُنَافِقُ كَثِيرُ
الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ.»

«مؤمن کم سخن می‌گوید و زیاد عمل می‌کند، اما منافق
زیاد حرف می‌زند و کم عمل می‌کند.»^۱

و البته منافق در اثر پرگوئی، خواه ناخواه اشتباهات
زیادی مرتکب می‌شود و بارهای بار مجبور است از گفته و
کردار خود عذرخواهی کند.

لذا حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند:

جاودانه بمانید؟!»

و می فرماید:

«پس آیا دیدی کسی را که هوا و هوس خویش را معبود خود گرفته و خدا او را - در حالی که می داند - گمراه گردانیده و بر گوش او مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟

آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟

آیا پند نمی گیرید؟»^۱

«و این شخص که خداوند در این آیه توصیفش می کند جز منافق نیست که دین خود را هوس، و معبودش را شکم خود قرار داده است، هر چه بخواهد می خورد، خواه حلال باشد خواه حرام؛ که خدای تعالی می فرماید:

«...و به زندگی دنیا شاد شده اند در حالی که حیات دنیا در برابر آخرت جز بهره ای ناچیز نیست.»^۲

«ای ابن مسعود! قبله این منافقان زنان آنها و شرفشان درهم و دینار و همتشان شکم های آنهاست. آنان بدترین بدانند، فتنه و آشوب از آنها سر می گیرد و به آنها بر می گردد...»

«ای ابن مسعود! بدن آنها (از لذتها) سیر نگردد و قلبشان خاشع نشود. ابن مسعود! اسلام در آغاز غریب

۱۰ - چهره منافقین به زبان رسول خدا ﷺ

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره منافقین آخر الزمان می فرماید:

«... ای ابن مسعود! چه فایده بر آن کس که در دنیا قرین نعمت است در حالی که تا ابد در آتش دوزخ ماندگار خواهد بود؟! اینان ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافلند.»^۱

«آنان خانه ها می سازند و قصرهای محکم بنا می کنند، مساجد را می آریند، و همتشان جز دنیا نیست که به آن دل بسته و اعتماد کرده اند، معبودشان شکم آنهاست. خداوند می فرماید:

﴿ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴾^۲

«و کاخ های استوار اتخاذ می کنید به امید آن که

۱- سورة جاثیه (۴۵)، آیه ۲۳

۲- سورة رعد (۱۳)، آیه ۲۶

۱- سورة روم (۳۰)، آیه ۷

۲- سورة شعراء (۲۶)، آیه ۱۲۹

بود و به زودی به حال غربت کشیده خواهد شد، پس خوشا به حال غریبان. هر کس آن زمان را ادراک کرد در مجالسشان شرکت نکند، به تشییع جنازه آنها نرود، بیمارانشان را عیادت نکند... آنها به غیر دین شما می‌میرند و آنها از من نیستند و من نیز از آنان نیستم... بر آنان لعنت خدا باد از جانب من و جمیع پیامبران و ملائکه مقرب. و بر آنها باد غضب خدا و حسابرسی سخت در دنیا و آخرت... آنان شدیداً حریص‌اند و حسد بارزی دارند و قطع رحم می‌کنند و دست به اعمال خیر نمی‌زنند...

خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۱

«و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، برای ایشان است لعنت و برای ایشان است بدی فرجام.»^۲

۱۱ - چهره منافقین به زبان امیر المؤمنین علیه السلام

آن حضرت می‌فرماید:

«ای بندگان خدا! شما را سفارش می‌کنم به تقوای الهی و بر حذر می‌دارم از اهل نفاق که آنان گمراه و گمراه‌کننده‌اند و به سوی خطاها لغزیده و لغزانده‌اند. هر روز رنگ عوض می‌کنند و دیگران را شدیداً به فتنه و آشوب می‌کشند و شما را به هر وسیله ممکن، به مشکلات می‌اندازند و در هر کمینگاهی به کمین می‌نشینند.»

«قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ وَ صِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ.»

«قلب‌هایشان مریض است در حالی که با چهره‌های باصفا و پاکیزه و آراسته جلوه‌گری می‌کنند.

مخفیانه راه می‌روند و از سر مکر و حيله می‌جنبند - همچون شکارچی که در پی صید است و یا همچون مرض که در پنهانی در جسم سرایت می‌کند - وصف و

۱- سورة رعد (۱۳)، آیه ۲۵

۲- بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۹۸

تعریف‌اتشان به درمان ماند و گفتارشان رنگ و بوی شفا دارد؛ اما عملشان همچون دردی علاج ناپذیر و خسته کننده است. به خوشی و وسعت دیگران رشک می‌برند و به سختی و گرفتاری آنها کوشش دارند و امیدها را نومید می‌کنند.

در هر راهی که بگذری کشته‌ای به دست آنان افتاده بینی، و به سوی هر دلی به گونه‌ای راه می‌یابند، و برای هر غم و اندوهی اشک تمساح می‌ریزند. ثنا و ستایش را به دیگران وام می‌دهند و در مقابلش به انتظار می‌نشینند. هنگام درخواست و طلب خود اصرار می‌کنند، و چون زبان به ملامت باز کنند پرده‌داری می‌نمایند و در حکم، جانب اسراف برگزینند.

برای جوابگوئی هر حقّی، باطلی آماده دارند و برای هر سخن راستی، وسیله‌ای نادرست و برای هر زنده‌ای کشته‌ای و برای هر دری کلیدی و برای هر ظلمتی چراغی فراهم آورده‌اند.

در پوشش اظهار یأس و ناامیدی دست به طمع می‌زنند تا بازارشان را همچنان گرم کنند و کالاهای فاسد و زینت داده خود را رونق بخشند. سخن‌های باطل خود را به حقّ مشتبّه کنند و دیگران را با توصیف و تعریف خود به حیرت اندازند. راه فساد و باطل را آسان نشان می‌دهند و راه‌های فرار از هلاکت را کج و بن‌بست می‌نمایانند، اینان پیرو شیطان و شعله آتش‌اند.

﴿أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱

«منافقین گروه شیطانند و آگاه باشید که گروه شیطان همان زیانکارانند.»^۲

امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه شریف بسیاری از صفات منافقین را به رمز و اشاره بیان کرده‌اند و همچنان که ملاحظه کردید از مکنون قلب و سرّ درونی آنها خبر داده‌اند که ما از آن به اختصار گذشتیم و الا هر جمله از این خطبه قابل بررسی مفصّل و ذکر نمونه‌ها و شاهد مثال‌های فراوانی است که خود مجال واسعی می‌طلبد. و نیز آن حضرت در روایت دیگری مؤمن را توصیف می‌کند و سپس می‌فرماید:

«...و منافق نظرش لهُو و سکوتش سهو و سخنش لغو است. پس از روی عبرت نظر نمی‌کند و سکوتش همراه تفکّر نیست و در سخن گفتن مبتلا به بیهوده‌گوئی می‌شود. و چون غنی گردد طغیان می‌کند و اگر شدّتی به او رسد تن به ذلّت و خواری می‌سپارد. پس او سریعاً خشم می‌کند و به کندی خشنود می‌گردد. با کوچکترین ناراحتی از خدا ناخشنود می‌شود و با عطای کثیر راضی نمی‌گردد. شرّ فراوانی را قصد می‌کند و به مقداری از آن

۱- سورة مجادله (۵۸)، آیه ۱۹

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۴

دست می‌زند و بر آنچه از شرّ و زشتی از او فوت شده
حسرت می‌خورد.»^۱

۱۲ - چهره منافقین به زبان امام سجّاد علیه السلام

«منافق دیگران را از کار زشت نهی می‌کند، ولی خودش
نهی نمی‌پذیرد.
و (به کار پسندیده) امر می‌کند، ولی خودش به آن عمل
نمی‌نماید.
چون به نماز ایستد به اطراف نگاه کند و برای رکوع خود
را مثل شتر رها گرداند، و چون به سجده رود گوئی به
زمین نوک می‌زند و در نشستن، پاها را گشاد گذارد (و)
خلاصه حرکاتش در نماز موزون و مؤدّب نیست).
روز را به شب می‌آورد و همّتش خوردن است؛ در
حالی که روزه نبوده، و شب را صبح می‌کند و همّتش
خواب است؛ در حالی که بیداری شب نکشیده.
وقتی با تو به سخن می‌نشیند، دروغ می‌گوید و چون
وعده می‌دهد مخالفت می‌کند،
اگر او را امین قرار دادی خیانت میکند و اگر با او مخالفت
کردی به غیبت تو می‌پردازد.»^۱

از مجموعه این صفات و علائم، چهره‌ای کریه و قیافه‌ای وحشت‌زا و شمائلی نکبت‌بار برای منافق در ذهن ترسیم می‌گردد که اگر خود را به آب هفت دریا بشوید و در بهترین حریر و پرنیان بپوشاند و با مشک و عنبر و عود معطر سازد و به جواهرات پر قیمت بیاراید و تاج مرصع بر سر نهد و صفات ننگینش را در هفت پرده مخفی دارد، باز هم کراحت سیما و بوی تعفن و پلیدی قلبش را می‌توان از راه دور تشخیص داد و شعله‌های نفاقش را نظاره کرد، چه! آن شقی تیره‌بخت آتشی برای خود افروخته که هم در دنیا به آن می‌سوزد و یک لحظه آرامش ندارد و هم در آخرت هم آغوش آن گردد؛ و پناه بر خدا از خسران عظیم.

سرانجام نفاق

منافق بخت برگشته گرچه با کلماتی شیطانی امر را بر دیگران مشتبه می‌سازد و با قیافه‌ای فریبنده خود را جلوه می‌دهد که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ...﴾^۱

«و چون آنان را ببینی، هیكل‌هایشان تو را به تعجب وامی‌دارد و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می‌دهی...»

اما این ظاهر چند روزی بیش دوام نمی‌آورد و چنگال پر قدرت مرگ او را فرا می‌گیرد و گلایش را می‌فشرد، پس با دستی خالی و صورتی تاریک از این دنیا می‌رود و حیرت‌زده و مبهوت سر از محشر در می‌آورد، نه چراغی در

مشت و نه توشه‌ای بر پُشت، نه پائی برای رفتن و نه فرصتی برای ماندن.

خداوند عزّوجلّ این صحنه هولناک را ترسیم کرده و می‌فرماید:

«در آن روز مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان در جلو و جانب راستشان می‌درخشد و آنها را به بهشت که بزرگترین کامیابی است بشارت می‌دهند * اما زنان و مردان منافق که در ظلمت و حیرت‌اند به اهل ایمان می‌گویند: به ما مهلت دهید تا اندکی از نور شما بگیریم. اما هیئات که در جواب به آنها گفته می‌شود به عقب برگردید و نور طلب کنید که دیگر وقت آن گذشته است. آن‌گاه میان اهل ایمان و اهل نفاق دیواری زده می‌شود و مومنین به دامن رحمت خدا و منافقین به دوزخ و عذاب در آیند.

پس منافقین ندا کنند که: مگر ما با شما نبودیم؟ مؤمنین می‌گویند: چرا! اما شما را چهار خصلت زشت بود:

یکی اینکه: خود را در فتنه و آشوب افکندید.

دیگر آنکه: در راه سعادت خود جدّی نبوده و امروز و فردا می‌کردید.

سوم آن که: به حقایق یقین نداشتید و در وادی شک و تردید گام می‌سپردید.

چهارم: آن که آرزوهای باطل، شما را به خود مغرور کرد تا فرمان خدا آمد. و اینها همه نقشه‌های شوم شیطان بود.

پس امروز نه از شما و نه از کافران عوضی پذیرفته نیست. جایگاهتان آتش است که آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی دارید.^۱

پس چه بهتر که هر کس قیامت خود را بر پا ببیند و برای آن روز سخت آماده گردد که اگر برای حرکت در آن وادی مخوف و ترسناک نوری لازم است از همین جا تدارک ببیند و قلب خود را از کوری و ظلمت برهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ»^۲

«بدترین کوری‌ها، کوری قلب است.»

پس ای عزیز! در صفات منافقین دقت کن و ریشه‌های آن را در وجود خود به جستجو پرداز و اگر اثری از آنها مشاهده کردی به حول و قوّه خدای سبحان با قید فوریت در پاکسازی قلب خود بکوش که سعادت تو مرهون طهارت قلب توست.

خداوندا! ما را در طریق ایمان و یقین و معرفت خود قرار بده و از هر گونه نفاق و دورویی و شرک رهائی بخش تا با قلبی پاکیزه و قدمی استوار راه تو را بپوئیم و رضایت تو را بجوئیم.

«آمین ربّ العالمین»

۱- سورة حدید (۵۷)، مضمون آیات ۱۲ تا ۱۵

۲- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۵۱

برخورد قرآن کریم با منافقین

خداوند عز و جل می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۱

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر که جایگاه آنان دوزخ است و آن بد سرانجامی است.»

و نیز می فرماید:

﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾

«چه برای منافقین آمرزش بخواهی و چه نخواهی - حتی اگر هفتاد بار آمرزش طلبی - ، هرگز خدا آنان را



نخواهد آمرزید، چرا که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیده‌اند؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.^۱

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾

«و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگذار و بر سر قبرشان توقف نکن، چرا که آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حال فسق مردند.»

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^۲

«و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد، جز این نیست که خدا می‌خواهد ایشان را در دنیا به وسیله آن عذاب کند، و جانشان در حال کفر بیرون رود.»

چند روایت در مورد نفاق

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«عَلَى يَعْسُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبِ الْمُنَافِقِينَ»^۱

«علی علیه السلام مقدّم و پناهگاه مؤمنین است، و مال، امیر و پناهگاه منافقین.»

۲- و نیز آن حضرت فرمود:

«حُبُّ الْمَالِ وَالْجَاهِ يُبَيِّنَانِ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُبَيِّنُ الْمَاءُ الْبَقْلَ»^۲

«دوستی مال و مقام نفاق را در دل می‌رویاند و رشد می‌دهد آن‌گونه که آب سبزیجات را رشد می‌بخشد.»

۳- امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۲۹

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۵

۱- سورة توبه (۹)، آیه ۸۰

۲- همان سوره، آیه ۸۴ و ۸۵

«الْغِنَا عُنَّ النَّفَاقِ»^۱

«غنا و آوازه خوانی لانه نفاق است.»

۴- و نیز آن حضرت در حدیث مفصّلی فرمود:

«... طلب آخرت، مؤمن را از مشغولیت به ملامتی و

بازی‌های بیهوده باز می‌دارد.

... مؤمن را با لهو و لعب چه کار؟! که آنها موجب قساوت

قلب و موجب نفاق می‌گردند...»^۲

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«ارْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَىٰ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ

بِالنَّفَاقِ»^۳

«صدای خود را به صلوات بر من بلند کنید که نفاق را

می‌زداید.»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

وَ أَهْلِكَ أَعْدَائَهُمْ»

حب و بغض



۱- بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۴۰

۲- بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۳۵۶

۳- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۵۹

مقدمه

«حُبّ» یعنی «محبت و دوستی».

«بغض» یعنی «کینه و دشمنی».

و جایگاه هر دو قلب است و اگر از طریق صحیح خود
منحرف شود و راه افراط و تفریط پیش گیرد از آفات بسیار
خطرناک قلب محسوب می‌گردد.

حُبّ و بغض هر دو از نعمت‌های بزرگ الهی است. ولی
مانند هر نعمت دیگری باید تحت میزان شرع و دستورات او
بکار گرفته شود و گرنه تبدیل به نعمت و عذاب شده موجب
هلاکت می‌گردد.

حُبّ در مجاری بسیاری سرایت می‌کند مانند:

حُبّ ریاست ، حُبّ شهوت ، حُبّ طعام ، حُبّ درهم و
دینار ، حُبّ مدح و ثنا ، حُبّ فتنه‌جوئی ، حُبّ فخرفروشی ،
حُبّ اولاد ، حُبّ جاه و مقام ، حُبّ شرف و ده‌ها مجرای دیگر
که همه آنها را می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد و آن را «حُبّ



دنیا» نامید.

همچنین بغض، در مجاری گوناگونی جاری است که عمده ترین آنها، بغض با حقایق معنوی است. و باید دانست بالاترین انگیزه‌ها برای حبّ و بغض، همان «حبّ ذات» است. یعنی انسان چون خود را دوست دارد همیشه به فکر منافع خویش است و تلاش خود را به جهت آن انجام می‌دهد و لذا بعضی از بزرگان فرموده‌اند حتّی وقتی انسان به خداوند رو می‌کند و به عبادتش می‌پردازد این هم به جهت حبّ ذات است چون می‌داند اگر عبادت او را ترک کند به دوزخ می‌افتد و اگر اطاعت کند به بهشت می‌رود پس دست به عبادت خدا می‌زند تا خواسته ذات خود را پاسخ داده باشد. و البتّه مطلب به طور عموم از همین قرار است مگر در مورد اولیاء حقیقی خداوند که با مجاهده و مراقبه شدید در راه معشوق واقعی، از نفس گذشته و به اصطلاح عرفا، فانی در حقّ شده‌اند. امّا به هر حال حبّ ذات قوی ترین انگیزه‌ها برای عمده اعمال ماست و حبّ دنیا برخاسته از همین حبّ ذات است.

کسی که خانه مجلّلی می‌سازد و به آن دل می‌بندد در واقع به سنگ و آجر علاقه ندارد بلکه خودش را دوست دارد و راحتی خود را در این خانه می‌بیند. یا می‌تواند به دیگران فخر بفروشد و نزد دوستانش به آن خانه ببالد، لذا خانه خود را به رخ دیگران می‌کشد و آن را با گُل و باغچه زینت

می‌دهد، رنگ و روغن می‌زند، پرده می‌آویزد و فرش می‌اندازد، خلاصه با نفس خود معاشقه می‌کند و آن را راضی و خشنود می‌نماید.

همچنین کسی که به جمع مال و ثروت همّت می‌گمارد واقعاً کاغذهائی به نام پول را دوست ندارد، حتّی به طلا و جواهرات هم برای خودشان دل نمی‌بندد، بلکه او ذات خود را می‌پرستد و راحتی خود را می‌طلبد.

و نیز کسی که به شهوات دست می‌زند و در کامجوئی و معاشقه سر از پا نمی‌شناسد او در واقع دنبال لذّت نفس می‌رود و عاشق خویشتن است؛ لذا می‌بینیم با اندک برخورد و ناراحتی، تغییر وضع داده از آنچه تا دیروز دل بسته بود دست می‌کشد و معشوقه‌اش را که از حوریان بهشت می‌پنداشت به عفّریتی جهنّمی تشبیه می‌کند و زبان به ناسزا گشوده، دست به طلاق می‌زند.

پس به هر حال انسان که به دنبال کامجوئی از هر چیز می‌رود به انگیزه حبّ ذات است و ما اینک با استفاده از آیات و روایات به بررسی این مطلب می‌پردازیم.



حُبّ دنیا

خداوند عزوجل در سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴ می‌فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآئِ﴾

«زینت داده شده است برای مردم دوستی زنان و پسران و زر و سیم و اسب‌های نشاندار و کشتزارها که اینها مایه تمتع زندگی دنیا است در حالی که فرجام نیکوتر نزد خداست.»

حُبّ دنیا یکی از بزرگترین آفاتی است که قلب را احاطه می‌کند و آن را از یاد خدا غافل می‌گرداند. و مقصود از دنیا، زمین و آسمان و درخت و آب نیست؛ بلکه دلبستگی و دلدادگی و شیفتگی به آنهاست که قلب را که حرم خداست



اشغال می‌کند و به خطرناک‌ترین بیماری‌ها که بی‌خبری از حقایق و مستی و غفلت است مبتلا می‌سازد؛ و چه آفتی از این گُشنده‌تر؟! این گُشنده‌تر؟! پس دنیا واژه‌ای است عامّ برای صدها مظاهر حبّ ذات، و نمودی است از همهٔ آنچه غیر خداست.

رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضَرَّ بِآخِرَتِهِ»^۱

«هر کس دنیا را دوست داشته باشد، به آخرتش ضرر می‌رساند.»

زیرا این دو، در دو قطب مخالف‌اند همچنان که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

«دنیا و آخرت دشمن یکدیگر و دو راه مختلف‌اند.

هر کس به دنیا دل ببندد به آخرت کینه می‌ورزد و آن را دشمن دارد، چه! این دو به منزلهٔ مشرق و مغرب‌اند که هر چه به یکی نزدیک شوی از دیگری دور می‌گردی. و بالأخره دنیا و آخرت همچون دو همسر از برای یک مَرَدند که هرگز با یکدیگر سازش نکنند.»^۲

امام صادق علیه السّلام فرمود:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۳

«دلدادگی به دنیا ریشهٔ کلیّهٔ گناهان است.»

و نیز آن حضرت فرمود:

«حضرت عیسیٰ علیه السّلام بر قریه‌ای گذر کرد و دید همهٔ اهل آن مرده‌اند. پس فرمود: اینها دسته جمعی به سخط و عذاب الهی هلاک شده‌اند و الاّ دفن می‌شدند. حواریون گفتند: ای روح خدا! از آنها بخواه که برای ما علّت عذاب خدا را بگویند.

آن حضرت به اذن خدا فریاد کرد:

ای اهل قریه! وای بر شما! مگر چه عملی داشتید که اینگونه مورد عذاب الهی واقع شده‌اید؟! یکی از مردگان به اذن خدا صدا زد:

«عبادت طاغوت و حبّ دنیا، ترس کم و آرزوی دراز، غوطه‌وری در غفلت و لهو و لعب...»

حضرت فرمود:

«عاقبت امر شما چه شد؟»

گفت: شب را با عافیت خوابیدیم و صبح، خود را در جهنّم دیدیم، آنجا که کوه‌هایی از آتش بر ما فرو می‌ریزد.

... هر چه می‌گوئیم ما را به دنیا برگردانید تا در آن زهد پیشه کنیم، می‌گویند: دروغ می‌گوئید.

حضرت فرمود: چرا فقط تو جواب دادی؟! گفت: یا روح الله! اینها همه دهان‌بسته و لجام‌خورده با

۱- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۸۱

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۰۳

۳- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۹۰

لجام آتش‌اند و من از اینها نیستم...

حضرت به حواریون رو کرده فرمودند:

ای اولیاء خدا! نان خشک و نمک زبر و خواب بر روی زمین‌های آلوده اگر همراه با عافیت دنیا و آخرت باشد خیر کثیر است، و لذّات دنیا به عذاب در دوزخ نمی‌ارزد.^۱

این است نمونه‌ای از حبّ دنیا و عاقبت شوم آن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«رغبت و میل به دنیا، همّ و غمّ و حزن و اندوه را زیاد می‌کند؛ و زهد و بی‌توجهی به آن قلب و بدن را آسوده می‌گرداند.»^۲

دنیا ز کف‌گذار چو دعویّ دین‌کنی

آن قدر از آن بخواه که تا صرف این‌کنی

گر دیو نفس را چو سلیمان‌کنی اسیر

ملک مراد را همه زیر نگین‌کنی

ای مرغ قدس! دام تعلق ز پاگسل

تا خود هم آشیانه روح‌الأمین‌کنی

بس دانه‌ها که هست به ظاهر بهم شبیه

هان تا خرف تمیز ز درّ ثمین‌کنی

۱- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۰

۲- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۹۱

دنیا و آخرت به مکافات برخوری

هشدار تا چه دانه نهان در زمین‌کنی

عمرت «صغیر» صرف هواگشته و هنوز

داری به دل هوس که چنین و چنان‌کنی

امام صادق علیه السّلام فرمود:

«از جمله مواعظی که خداوند به حضرت موسی علی نبینا

و آله و علیه السّلام فرمود این است که: «ای موسی! به

دنیا اعتماد مکن آنگونه که ظالمین اعتماد کنند، و زیاده

از حاجت را ترک کن، و به شیفتگان دنیا چشم ندوز، و

بدان: تخم هر فتنه‌ای حبّ دنیاست...»^۱

و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«اولین چیزهایی که خداوند تبارک و تعالی به آن معصیت

شد شش چیز است:

حبّ دنیا، حبّ ریاست، حبّ زنان، حبّ طعام، حبّ خواب،

و حبّ راحتی.»^۲

شخصی به رسول خدا وارد شد در حالی که خوابیدن

روی حصیر بر بدن شریف آن حضرت اثر گذاشته و متکای

خشنی که از لیف خرما پر شده بود، گونه‌های مبارکش را

نشاندار کرده بود، پس آن مرد جلو آمد و دست به چهره

نازنین آن حضرت مالید و گفت:

۱- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۰۵

۲- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۹۴

چرا کسری و قیصر بر رختخواب حریر و دیباج بخوابند
و شما بر چنین حصیری ناهموار؟ رسول خدا فرمود:
«به خدا قسم من از آنها بهترم و به خدا قسم از آنها
گرامی‌ترم! اما مرا با دنیا چه کار؟ مثل دنیا مثل مردی
است که در روزی گرم به سایه درختی پناه می‌برد و چون
لختی استراحت کرد راه خویش در پیش گرفته آن را
ترک می‌کند.»^۱

دنیا نیززد آن که پریشان کنی دلی
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی
درویش و پادشه نشنیدم که کرده‌اند
بیرون از این دو لقمه روزی تناولی
زان گنج‌های نعمت و خروارهای مال
با خویشان به گور نبردند خردلی
دل در جهان مبنده که با کس وفا نکرد
هرگز نبود دور زمان بی تبدلی
دنیا مثال بحر عمیقی است پر نهنگ
آسوده عارفان که گرفتند ساحلی
تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز
پس واجب است در همه کاری تأملی^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:
«... از طمع بپرهیزید که قلب را به حرص شدید مبتلا
سازد و به حبّ دنیا مَهْر کند. و حبّ دنیا کلید هر معصیت
و اوّل هر خطا و موجب نابودی هر کار نیکی است.»^۱
حضرت موسی علیه السّلام بر مردی گذشت در حالی که
آن مرد - در حال مناجات بود و - گریه می‌کرد پس آن
حضرت به دنبال کار خود رفت و چون برگشت، دید هنوز
گریه می‌کند، گفت:

«خدایا بنده‌ات از ترس تو می‌گرید، به او رحم کن.»

خدای تعالی فرمود:

«ای موسی! اگر آن قدر گریه کند که مغز او با
اشک‌هایش بیرون بریزد، تا هنگامی که محبت دنیا را در
دل دارد او را نمی‌آمزم.»^۲

نتیجه آن که «حبّ دنیا» از بزرگترین آفت‌های قلب و
مهلک‌ترین بیماری‌های جان است و برای مداوای آن باید
عالی‌ترین همّت‌ها را بکار گرفت و به دامن برترین قدرت‌ها
یعنی خدا دست نیاز زد تا از شرّش رها شده به وصال
محبوب حقیقی برسیم.

۱- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۹۹

۲- بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۴۱

۱- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۲۶

۲- سعدی

حُبِّ مال

حُبِّ مال گرچه در راستای حُبِّ دنیاست ولی از آن در آیات و روایات، به خصوص یاد شده و از آفات قلب بشمار رفته است.

خداوند عزّوجلّ در سورۀ فجر (۸۹) آیه ۲۰ در نکوهش انسان‌ها می‌گوید:

﴿ وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴾

«و شما مال را شدیداً دوست می‌دارید.»

و این همان دلدادگی مذموم و شیفتگی نارواست که؛ انسان‌ها را از خدا غافل کرده و قلب را دچار هلاکت می‌کند. لذا در سورۀ منافقون می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا

أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ



هُمُ الْخَاسِرُونَ^۱

«ای مؤمنین، زندهار اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگرداند که هر کس چنین کند، پس او زیانکار است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«...مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبْدَ الدِّينَارِ وَ الدِّرْهَمِ...»^۲

«...ملعون است ملعون است کسی که درهم و دینار را بپرستد...»

ملاحظه می فرمایید آن حضرت می گوید:

«پرستش درهم و دینار» مورد لعن و نفرین است نه «مال داری و ثروتمندی».

یعنی دلدادگی و مفتون مال شدن، مذمت شده که به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام «تیر شیطان» است.^۳ زیرا شیطان، قلبها را با آن شکار می کند و در دام خود می اندازد و لذا اولین بار که درهم و دینار را سگّه زدند، شیطان آنها را گرفت و بر روی چشم گذاشت و به سینه چسباند. پس فریادی کشید و گفت:

شما نور چشم من و میوه دل من هستید! و چون بنی آدم شما را دوست بدارند برای من کافی است و دیگر احتیاجی

به پرستش هیچ بُتی نیست!^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حضرت عیسی علیه السلام با سه نفر از یاران خود در راهی می رفت، خشت هائی از طلا در راه افتاده بود.

حضرت فرمود: اینها مردم را می کشند.

لذا بی اعتنا از آنها گذشت.

پس از چندی یکی از یاران گفت: من کاری دارم و برگشت، دومی و سومی هم برگشتند. اما هر سه به طمع خشت های طلا دست از مصاحبت با حضرت عیسی علیه السلام برداشته بر سر آن جمع شدند.

پس قرار شد یکی از آنها برای خرید غذا به شهر رود، و سپس طلاها را تقسیم کنند.

نفر دوم و سوم با خود گفتند: وقتی او آمد او را می کشیم و طلاها را بین خودمان تقسیم می کنیم، نفر اول هم غذا خرید و آن را مسموم کرد. پس چون آمد او را کشتند و خود از غذاها خوردند و هر دو مردند و بدین ترتیب جنازه هر سه بر سر راه افتاد.

حضرت عیسی علیه السلام از همان راه برگشت و آنها را مرده یافت...»^۲

۱- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۳۷

۲- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۴۳

۱- سورة منافقون (۶۳)، آیه ۹

۲ و ۳- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۴۰

نتیجه آن که حبّ مال آن چنان در اعماق قلب، رخنه می‌کند که یاد خدا و قیامت و دوزخ را به دست فراموشی می‌سپارد و تنها به جمع مال می‌اندیشد.

حبّ ریاست

مقام و ریاست از آرزوهای دیرینه انسان‌های غافل از خداست که در طول تاریخ، میلیون‌ها و میلیون‌ها قربانی بر جای گذاشته و هنوز تشنه خون ضعیفان دیگری است. فرعون و نمرود به حکم حبّ ریاست بود که صدها هزار انسان بی‌گناه را سر بریدند؛ و به پیروی از آنان، غاصبین خلافت، از ذریه طایفه رسول خدا و همراهانشان جوی خون به راه انداختند.

مگر نه این است که معاویه و یزید ملعون، دو سید اهل بهشت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را شهید کردند تا پایه‌های ریاستشان محکم گردد و به آرزوی پوشالی خود برسند؟! و مگر امروز نمی‌بینیم که چگونه حکومت‌های قلدر به جان ملت‌های ضعیف افتاده‌اند و خون آنها را می‌مکند تا آقای جهان گردند؟! آری، وقتی ریاست طلبی، چنگال‌های شوم خود را بر

قلب افکند آن چنان آن را تسخیر می‌کند که به فرزند دل‌بندش می‌گوید: اگر از من اطاعت نکنی تو را هم می‌کشم که «المُلُکُ عَقِیمٌ» پادشاهی و ریاست فرزندی برای انسان باقی نمی‌گذارد. اما نگاهی به زندگی مولی الموحّدين، امام المتّقين، «أمیر المؤمنین» علیه السّلام، دل را زنده می‌کند و ریاست الهی را معنی می‌بخشد؛ آنجا که ابن عبّاس می‌گوید: آن حضرت برای قتال با اهل بصره خارج شده بود و من در ذیقار به خدمتش وارد شدم دیدم آن حضرت مشغول وصله کردن کفش خویش‌اند پس فرمود:

«ای ابن عباس! این کفش چقدر می‌ارزد؟»

گفتم: آقا، قیمتی ندارد! فرمود:

«به خدا قسم این کفش نزد من از ریاست بر شما محبوب‌تر است مگر آنکه به وسیله این ریاست، حقّی را اقامه کنم یا باطلی را دفع گردانم. پس آن حضرت بیرون رفت و برای مردم به خطابه پرداخت.»^۱

آری، ریاست طلبی و حبّ جاه و مقام آفتی است جانکاه که بر قلب چیره شده آن را می‌شکافد و دوستی و یاد خدا را از آن خارج می‌سازد.

حضرت أبوالحسن موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: «هر گاه چوپانی از گله خود دور شود و دو گرگ درنده به آن گله حمله کنند ضرر آنها بیشتر نیست از ضرر ریاست

طلبی در دین یک مسلمان.»^۱

یعنی ریاست طلبی همچون گرگی گرسنه به جان قلب می‌افتد و دین و دینداری را پاره می‌کند. پس پناه به خدا از آن.

بله، آن کس که از شرّ نفس رهید و تسلیم حقّ شد برای ریاست سزاوار است و باید به مسند سلطنت تکیه بزند، چه! او را طلبی نمانده تا به ریاست دل ببندد.

حبّ شهوات

شهوت به معنای «اشتها و میل و خواستن» است. مانند:
میل به غذا، استراحت، تفریح، و قوی تر از همه آنها شهوات
جنسی است که اگر از مسیر صحیح خود منحرف شود
طوفانی عظیم بپا می‌کند و دنیا را به آتش می‌کشد؛ همچنانکه
در طول تاریخ، ریشه بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌ها،
دستیابی به زنی دلربا و کامجویی از دختری زیبا بوده است.
أمیر المؤمنین علیه السلام به دست مردی پلید و
نگون بخت شهید شد که او مفتون زنی هرزه و فتنه‌گر بود. او
مهریه خود را خون آن بزرگوار قرار داده بود. بله، ابن ملجم
ملعون وقتی به دام عشق آن ملعونه افتاد آتش شهوتش زبانه
کشید و دین و دنیای خود را بسوخت، و از آن پس هزاران
زن و مرد سیاه‌بخت در این راه به هلاکت رسیدند و دین خود
را باختند.

از جمله وقتی ابوبکر، خالد بن ولید را برای گرفتن زکات
فرستاد و مالک بن نویره مقاومت کرد، خالد با بکارگیری



مکر و حيله‌ای مالک و یارانش را خلع سلاح کرد، و او را بدون هیچگونه حجّت شرعی به شهادت رساند. اما قضیه از این قرار بود که مالک بن نویره زنی بسیار زیبا داشت که مؤلف «روضه الاحباب» می‌گوید:

از زیباترین زنان زمان خود بود و چون شهادت مالک نزدیک شد، آن زن آمد و خود را روی مالک انداخت، مالک به او گفت: برخیز و از من دور شو که کسی جز تو مرا به قتل نرسانید.

و نیز زمخشری می‌گوید:

مالک به زوجه‌اش گفت: ای زن مرا به کشتن دادی و خالد برای کامجویی از توست که مرا می‌کشد.^۱

بله، مالک بن نویره همان بزرگواری است که رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و آله فرموده بود:

«هر کس می‌خواهد به مردی از اهل بهشت بنگرد به مالک نگاه کند.»

ولی متأسفانه قربانی زیبایی زوجه‌اش شد و خالد بن ولید ملعون وقتی مالک را شهید نمود در همان شب با زوجه او هم‌بستر شد.^۲

اینجاست که فرمایش گهربار امیر المؤمنین علیه السلام روشن می‌شود که فرمود:

«...وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^۱

«...و هر که شهوتش بر عقلش چیره شود بدتر از چهارپایان است.»

امام باقر علیه السلام فرمود:

«بهشت پیچیده شده است به مشکلات و صبر، پس هر کس در دنیا صبر بر مشکلات را پیشه کرد، داخل بهشت می‌گردد. و نیز جهنّم پیچیده شده است بر لذّت‌ها و شهوات؛

«فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَشَهَوَاتِهَا دَخَلَ النَّارَ»

پس هر کس لذّت و خواهش دل خویش را بر آورد داخل آتش می‌شود.»^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«حضرت عیسی علیه السلام به یارانش فرمود:

«...إِيَّاكُمْ وَالنَّظْرَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ»

«... بپرهیزید از نگاه به نامحرم که شهوت را در قلب می‌رویانند.»^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به أبوذر فرمود:

«چه بسیار شهوتی که بیش از یک‌ساعت نیست، ولی اندوهی طولانی در پی دارد.»^۴

۱- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۹۹

۲- بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۷۲

۳- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۸۴

۴- بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۴

۱- بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۴۹۰

۲- بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۴۷۶

و نیز آن حضرت فرمود:

«طُوبَى لِمَنْ تَرَكَ شَهْوَةً حَاضِرَةً لِمَوْعُودٍ لَمْ يَرَهُ»^۱

«خوشا بر آن کس که شهوتِ نقدی را رها کند به جهت وعده‌ای که هنوز ندیده است.»

و نیز فرمود:

«هر کس شهوت خود را زیر پا گذارد، شیطان از سایه‌اش فرار می‌کند.»^۲

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده که:

«عابدی بود در بنی اسرائیل، بسیار زیبا و با جمال، یکبار از کنار قصر پادشاه گذشت، همسر شاه به او دل باخت. پس به هر حيله او را وارد قصر کرد و از او کام خواست. عابد که راه چاره را بر خود مسدود دید به بهانه وضو گرفتن به بالای بام رفت و با خود گفت:

عُمری را روز و شب مشغول عبادت بوده‌ای، آن را به شهوتی زودگذر تباه مکن.

پس خود را از بالای قصر به زمین افکند.

جبرئیل به امر خداوند فوراً او را با بال‌های خود گرفت و آرام به زمین گذاشت.

عمابد نیک‌بخت که زنبیل‌های خود را در قصر آن زن جای گذاشته بود با دستِ خالی به خانه آمد و به زوجه‌اش گفت:

تنور را روشن کن که همسایه‌ها از گرسنگی ما با خبر نشوند.

زن هم تنور را روشن کرد بدون آن که نانی در آن باشد پس با شوهرش به گفتگو پرداخت. در این هنگام زنی از همسایگان آمد تا کمی آتش ببرد، گفت: چرانان‌هایتان را از تنور بر نمی‌دارید؟ نزدیک است بسوزد!

زوجه عابد جلو رفت و دید تنورش پر از نان است. نان‌ها را برداشت و نزد عابد آورد و گفت:

تو که چنین منزلتی نزد خدا داری دعا کن در بقیه عمر از این فقر نجات یابیم، عابد گفت:

صبر بر همین زندگی بهتر است...»^۱

آری، همانگونه که رسول خدا به ابن مسعود فرمود:

«مَنْ خَافَ النَّارَ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ»^۲

«هر کس از آتش دوزخ بهراسد، شهوات را ترک کند.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«همانا کسی که صاحب دین است... شهوات را از خود دور می‌کند تا آزاد گردد.»^۳

حضرت عیسی علیه السلام هم فرمود:

«من به حق می‌گویم اگر مشک سوراخ نباشد می‌تواند

ظرفی برای برای عسل باشد. قلب هم چنین است که اگر

شهوات آن را پاره نکند و طمع آلوده‌اش نسازد و از

۱- به نقل از انوار نعمانیه، ص ۱۱۷

۲- بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۹۶

۳- بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۷۷

۱- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۷۴

۲- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۷۱

نعمت‌ها به قساوت نگراید، می‌تواند ظرفی برای حکمت باشد.^۱

پس ای عزیز! بکوش تا قلب پاک خود را از حبّ شهوات برهانی و در آن، که حرم خداست جز محبّت خدا راه ندهی. امام مجتبی علیه السّلام مشغول به نماز بود، زنی صاحب جمال بر آن حضرت وارد شد، حضرت نماز خود را مختصر کرد و فرمود:

«کاری داری؟»

زن گفت: بله، من شوهر ندارم و از شما کام می‌خواهم. حضرت فرمود:

«إِلَيْكَ عَنِّي لَا تُحْرِقْنِي بِالنَّارِ وَ نَفْسِكَ.»

«از من دور شو و من و خودت را به آتش مسوزان.»

آن زن از خواسته‌اش دست برداشت و پیوسته اظهار دلبری کرد. آن حضرت شروع کرد به گریه کردن و می‌فرمود:

«از من دور شو.»

کم‌کم گریه آن حضرت زیاد شد تا آن زن هم به گریه افتاد. در این هنگام حضرت امام حسین علیه السّلام وارد شد و بعد از او چند نفر از اصحاب آمدند و همگی به گریه آن حضرت می‌گریستند. پس آن زن بلند شد و رفت. امام حسین علیه السّلام و اصحاب هم بدون اینکه از سبب گریه آن حضرت سؤال کنند خارج شدند.

یک شب امام مجتبی علیه السّلام در حالی که گریه می‌کردند از خواب بیدار شدند، امام حسین علیه السّلام سبب گریه آن حضرت را پرسید، حضرت فرمود:

«تا من زنده‌ام به کسی مگو، در خواب حضرت یوسف علیه السّلام را دیدم و برایش گریه کردم. حضرت یوسف گفت:

پدر و مادرم فدایت شوند، چرا گریه می‌کنی.

گفتم: برای مصیبت‌هایی که از زوجهٔ عزیز مصر کشیدی و به زندان رفتی...

حضرت یوسف گفت: پس آیا من تعجب نکنم از آنچه بین تو و آن زن اعرابی گذشت؟! که او خود را بر تو عرضه کرد و تو از خوف خدا آن چنان گریه کردی که همه را به گریه انداختی!^۱

بله، آن کس که از خدا بترسد دست از شهوات بر می‌دارد و دل به محبوب حقیقی می‌بندد، لذا در حدیث مفصّلی امیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

«... فَمَنْ أَشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ أَشْفَقَ عَنِ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ.»^۲

«... هر کس مشتاق بهشت شد، شهوات را به دست فراموشی می‌سپارد و هر کس از آتش هراسید، از ارتکاب محرمات روگردان می‌شود.»

یکی از غاصبین خلافت به نام واثق عبّاسی رغبت زیادی به شهوترانی داشت و از طبیب مخصوص خود داروهائی برای تقویت قوّه جماع در خواست کرد و به حدّ فراوان مصرف نمود، و آن قدر در این عمل زیاده روی کرد تا به بیماری سختی مبتلا شد.

اطباء اتفاق کردند بر اینکه باید شکم او شکافته شود و او را در تنوری از آتش زیتون بنشانند. پس شکم او را شکافتند و او را به مدّت سه ساعت بدون خوردن آب در تنور نگه داشتند، بدنش پُر شد از آبله هائی به بزرگی یک خربزه که آنها نیز ترکید و بالأخره پس از ساعتی به جهنّم واصل شد. او را خوابانده پارچه ای روی بدنش کشیدند و برای بیعت با غاصب بعدی یعنی متوکل دست بکار شدند. در این هنگام چند موش از داخل باغ آمده چشم های واثق را بیرون آوردند...»^۱

این است عاقبت شوم شهوت همراه با مستی و غفلت.

نتیجه بحث

همان طور که گفتیم، وجود حبّ و بغض در انسان نعمتی است بزرگ که چون منحرف شود به نعمت و عذاب تبدیل می گردد و ما در این بحث به نمونه هائی از این انحراف اشاره کردیم تا هشداری برای خوانندگان گرامی باشد و از آفت آن غافل نباشند.

حبّ و بغض برای خدا

در پایان مناسب دیدم اشاره ای هم به استفاده صحیح از این دو نعمت الهی داشته باشیم.

اولیاء خدا از انگیزه حبّ و بغض، بزرگترین بهره را برده و آن را در راه دوست حقیقی خود یعنی خدای متعال به کار گرفته اند، خانه دل را از دلبستگی و علاقه به مظاهر دنیا خالی کرده با کمال صداقت و صفا، قلب خود را در طبق اخلاص گذاشته و به محبوب جان ها هدیه کرده اند. و چه از این بهتر

که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که خود، اولین محبّ خدا بود و یک لحظه در تمام عمر به غیر او نیندیشید می فرماید:

«مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ...»^۱

«... هر کس دوستدار لقاء خدا باشد خداوند هم دوستدار لقاء اوست...»

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت:

فدایت شوم ما فرزندان خود را به نام شما و نام پدرانتان نام گذاری می کنیم آیا این عمل برای ما نفعی دارد؟ حضرت فرمود:

«آری به خدا قسم.»

«وَهَلِ الدِّينَ إِلَّا الْحُبُّ؟»^۲

«آیا دین چیزی جز محبت است؟»

خداوند می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳

«بگو ای پیامبر! اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید. تا خدا هم دوستتان بدارد و گناهان شما را ببخشد»

و خداوند آمرزنده مهربان است.»

و نیز آن حضرت فرمود:

«ایمان کسی خالص نیست، مگر اینکه خداوند در نزد او از خودش و پدر و مادر و فرزند و عیال و مالش بلکه از همه مردم، محبوب تر باشد.»^۱

اصحاب رسول خدا خیلی دوست داشتند که مردی از اعراب بادیه نشین و بیابانی بیاید و از رسول خدا سؤال کند. یک روز یک اعرابی بر رسول خدا وارد شد و گفت: روز قیامت کی بر پا می شود؟ و این سؤال به هنگام نماز بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نماز ایستاد و چون نمازشان تمام شد فرمودند:

«کجاست سائلی که از قیامت پرسید؟»

مرد اعرابی گفت: بله، منم. رسول خدا فرمود:

«چه توشه ای برای قیامت انداخته ای؟»

مرد گفت: به خدا قسم توشه زیادی از عمل خیر ندارم، نه نمازی و نه روزه ای.

«إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ.»

«مگر اینکه خدا و رسولش را دوست می دارم.»

پس رسول خدا فرمود:

۱- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۳۳

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۹۵

۳- سورة آل عمران (۳)، آیه ۳۱

۱- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵

«الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.»

«هر کس همراه کسی است که دوستش دارد.»

راوی می گوید: من مسلمانان را بعد از اسلام به چیزی خوشحال تر از این کلام ندیدم.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مردی بود در زمان رسول خدا که شغلش روغن فروشی بود و او شدیداً رسول خدا را دوست می داشت به طوری که هر کاری داشت، ابتدا می آمد و رسول خدا را نگاه می کرد و سپس به دنبال کارش می رفت.

رسول خدا هم این مسأله را می دانست، لذا هر وقت آن مرد می آمد حضرت گردن خود را بلند می گرفتند تا او حضرت را ببیند.

یک روز آن مرد آمد و حضرت هم طبق معمول سر خود را بالا کردند و او حضرت را دید و رفت. اما چیزی نگذشت که به سرعت برگشت.

حضرت به او اشاره کردند که بنشین. پس آن مرد جلو پیغمبر اکرم نشست، حضرت فرمود:

چرا امروز چنین کردی؟!

او گفت: ای رسول خدا! قسم به آن کس که تو را به حقّ به پیامبری مبعوث فرمود، یاد شما آنچنان قلب مرا

در هم پیچید و به خود مشغول داشت که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و به دنبال کار خود بروم، لذا برگشتم. رسول خدا او را دعای خیر کردند.

از این قضیه چند روز گذشت ولی دیگر حضرت او را نمی دیدند، از حال او جویا شدند، گفتند: ما هم او را ندیده ایم.

حضرت با اصحاب خود به بازار روغن فروشان رفتند و از همسایگانش پرسیدند، گفتند: او وفات کرده است و او نزد ما مردی امین و بسیار راستگو بود الا اینکه عادت به گناهی هم داشت. حضرت فرمود:

خدا او را رحمت کند. به خدا قسم او مرا آن قدر دوست داشت که اگر برده فروش^۱ هم بود خدا او را می آمرزید.^۲

پس ای عزیز! ظرف قلب خود را از محبت خدا و رسولش پر کن تا جایی برای محبت دنیا در آن نماند و به محبت اهل بیت عصمت و طهارت چنگ بزن تا از اسارت عشق های مجازی آزاد گردی.

گشتیم و بجستیم بجوئید بجوئید

لیکن سخن عشق به هر خام مگوئید

چشم از همه یاری به جز از دوست ببندید

دست از همه کاری به جز از عشق بشوئید

۱ - یعنی افراد آزاد را به عنوان برده می فروخت.

۲ - بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۴۳

۱ - بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۳

بی دوست اگر باغ بهشت است مخواهید
 بی یار اگر صحبت حور است مجوئید
 مُشکی که نه از چینِ سر زلفِ نگار است
 گر در شکن طرّه حور است مبوئید
 در هر دو جهان زنده بود کشته معشوق
 بر کشته معشوق ننالید و نموئید
 نزدیک شما یار و شما از بر او دور
 این طرفه که لب تشنه‌ای اندر لب جوئید
 هر ملّ که نه لعل لب یار است منوشید
 هر گل که نه رخسار نگار است مبوئید
 اسرار محبّت ز «هما» گوش بدارید
 ز بهار به کس سرّ غم عشق مگوئید
 آری، محبّت به خدا سرمایه‌ای است که فقر را نابود کند و
 گنجی است که هر کس یافت، خود را از نامحرمان پنهان
 سازد و به خرابات خرامد، و خوشا آنان که به وصال آن
 جمال مطلق نائل آمدند.
 ای خوشا آنانکه با عشق رُخش پرداختند
 مه‌ر غیر وی ز دل یکسر برون انداختند
 در حریم دل به غیر از یار، کس نگذاشتند
 تیغ ردّ بر تارک اغیار، محکم آختند
 آتشی در سینه‌ها از عشق وی افروختند
 رایت عشق رُخش بر عالمی افراختند

پاک از هر غلّ و غش همچون زر خالص شدند
 زانکه اندر بوته عشق رخس بگداختند
 از یکی جولان به عرش از فرش بنمودند جای
 چون براق عشق در معراج قربش تاختند
 عاقبت دیدند در خود طلعت جانان خویش
 آینه جان از غبار غیر چون پرداختند
 دردشان درمان شد آخر از دوی وصل دوست
 چونکه عمری «لامعا» با درد هجرش ساختند
 «تَرَكَتِ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَ دِينَهُمْ»
 «شَغَلَا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَ دُنْيَايَ»
 «خدایا من دنیا و دین مردم را به خودشان واگذاشتم و
 تنها به یاد تو مشغول شدم. ای دین من و ای دنیای
 من.»
 و اینک این بحث را با حدیثی شریف به پایان می‌بریم.
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
 «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا...»
 «هر کس با دوستی و محبّت اهل بیت محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم، از دنیا برود، شهید است. آگاه باشید: و
 هر کس با محبّت آل محمد بمیرد آمرزیده است. و هر
 کس با محبّت آل محمد بمیرد، در حال توبه از دنیا رفته.
 و هر کس با محبّت آل محمد بمیرد، مؤمنی است در
 کمال ایمان.»

آگاه باشید: هر کس با محبت آل محمد بمیرد، ملک الموت او را به بهشت بشارت دهد و سپس منکر و نکیر او را نوید دهند. و هر کس با محبت آل محمد بمیرد او را همچون عروسی که به خانه شوهر می‌برند وارد بهشت می‌کنند. و هر کس با محبت آل محمد بمیرد خداوند زائرین قبر او را از ملائکه قرار دهد که همراه با رحمت، او را زیارت کنند. و هر کس با محبت آل محمد بمیرد، بر سنت و روش من و با حمایت مؤمنین بوده است.

آگاه باشید: و هر کس بر بغض و کینه آل محمد بمیرد، روز قیامت حاضر می‌شود در حالی که بین دو چشمش نوشته‌اند:

«مأیوس از رحمت خدا»

و هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نبوید.^۱

خداوند! دل ما را آکنده از محبت خودت و محبت محمد و آل محمد قرار بده، و ذره‌ای از دشمنی آنان در دل ما به جای مگذار.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى قُرْبِكَ.

وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ وَ أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي

إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ وَ شَوْفِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عَصِيَانِكَ^۱

خداوند! از تو می‌خواهم حبّ تو را و حبّ هر کس که تو را دوست دارد و حبّ هر عملی که مرا به تو نزدیک کند و اینکه تو را از غیر تو بیشتر دوست بدارم و خدایا چنان کن که دوستی‌ام نسبت به تو مرا به بهشت کشاند و شوقم، مرا از معصیت تو باز دارد.

«آمین ربّ العالمین»

